

الله أكبر
الله أكبر
الله أكبر



به کوشش: موسسه آفرینش های هنری
آستان قدس رضوی
گردآوری و تنظیم: رامونا میرحاجیان مقدم
نویسندگان و شاعران: مجید ملامحمدی
کلر ژوبرت، منیره هاشمی، زهرا داوری
مرتضی دانشمند، سید ناصر هاشمی
تصویرگران: سارا شهابی، ساره محمدپور
مریم خلیج، مصطفی شفیع، سمیه علیپور
کلر ژوبرت
پی‌نما: سمیه رزاقی
سرگرمی: حسین کریمشاهی بیدگلی
صفحه‌آرا: هادی مهری
ناظرچاپ: نسرین جلیلیان جمع
ویراستاران: لیلا بحری، زهرا جعفری
با تشکر از: دکتر عبدالحمید طالبی
محمد حداد
محمد جواد استادی، مهدی شریفی صبحی
محسن شرافت، اعظم بقایی

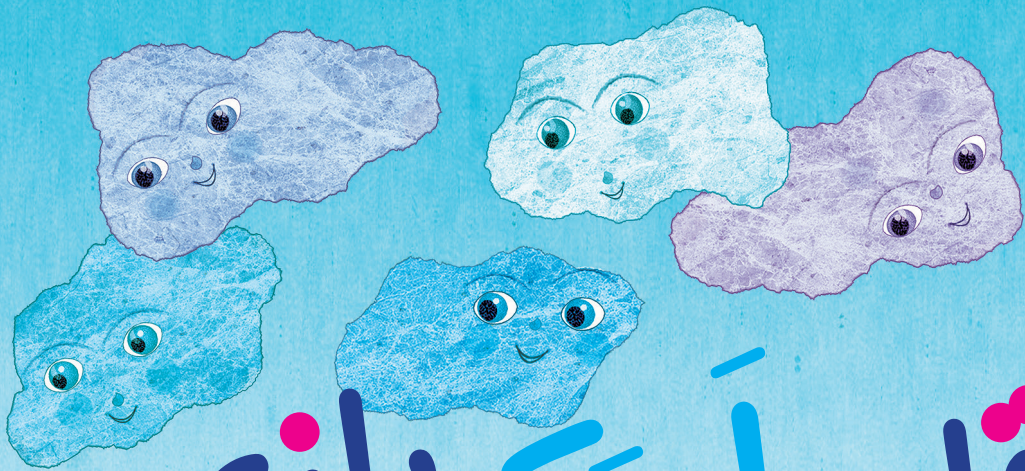


آفتاب مهربان سلام

ای شکوه آسمان سلام
قبله گاه عاشقان سلام
ای تو در نگاه کوه و دشت
مثل چشمه روان، سلام
صحن و گنبد طلاییات
خانه کبوتران، سلام
ای غریب کوچه های طوس
آفتاب مهربان سلام
باز خانه قشنگ تو
پُر شده ز میهمان، سلام
لحظه ای به من نگاه کن
ای امام عاشقان، سلام

نویسنده: مجید ملا محمدی

تصویرگر: سارا شهابی



قایم ابرگ بازی

نَمَنَمک، ابر کوچولوی بازی گوش، مثل هر روز از دوستانش پرسید: «می آید بالای شهر قایم ابرگ بازی کنیم؟» بچه ابرها مثل هر روز جواب دادند: «نه... نه... نه... نمی آیم. ما شهر را دوست نداریم. حوصله شلوغ بازی های آدم ها را نداریم. همین جا بازی می کنیم.»

یک روز نَمَنَمک با شادی گفت: «آهای بچه ها، زود بیایید، آن پایین را نگاه کنید! آدم ها آرام تر و مهربان تر شده اند. کم تر دعا می کنند. با ماشین هاشان یواش تر بوق بوق می کنند.»

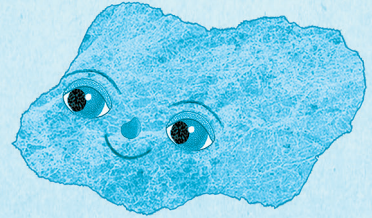
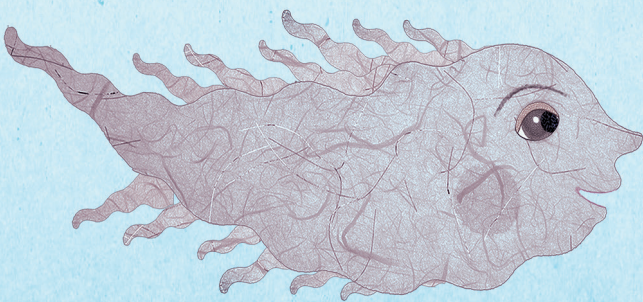
بچه ابرها با تعجب پرسیدند: «راستی راستی؟ یعنی چه خبر شده؟»



ولی نم نمک جواب این سؤال را نمی دانست. زود پیش ابرهای بزرگ تر رفت. از یکی یکی پرسید: «چرا آدم ها یک جور دیگر شده اند؟» ولی هیچ کدام نمی دانستند چه شده. نسیم سؤال نم نمک را شنید و گفت: «من می دانم! از آن قدیم قدیم ها تا حالا، این قدر توی شهر وزیدم که خیلی چیزها را فهمیدم. این روزها برای آدم ها روزهای خیلی مخصوصی اند. چون خدا بهشان گفته صبح تا شب هیچی نخورند.»

نویسنده و تصویرگر: کلر ژوبرت

نم نمک گفت: «آهان آهان! هیچی هیچی؟ پس از بی حالی آرام ترو مهربان تر شده اند؟» نسیم خندید و گفت: «خُب شاید! ولی شاید هم چون برای خدا تشنه و گرسنه می شوند، بیشتر به یاد او می افتند. آن وقت سعی



سفره افطار

بوی خوبی می دهد
سفره ی افطارمان
می شمارم مانده است
سی دقیقه تا اذان

چای تازه بانبات
چند تا خرمای بم
واقعا خوشمزه است
خوردن آن دور هم

استکان آب یخ
شربت شیرین قند
تشنگی های مرا
صد برابر کرده اند

شادی تو از سحر
روز من را کرده شاد
تشنگی یعنی خدا
دوستت دارم زیاد

عجب صبح قشنگی
سلام آقا رضا جان
همین جاتوی صحنیم
من و بابا و مامان

من این جاروی فرشم
کنارم بچه ای نیست
بین دستم بلند است
بلوزم زرد و آبی ست

ولی آقا رضا جان
شمالان کجا ایید؟
خودم می دانم این را
همین جاپیش مایید

شاعر: منیره هاشمی

شاعر: زهرا داری

کیوترانه

گمان کنم حدود یک سال
نیامدم به خانه تو
سرم پر از خیال دیدار
دل پر از بهانه تو

نیامدم ولی دل من
همیشه توی خانه ات بود
کیوترانه پر کشیدم
دوباره پیشت آمدم زود

بهانه ای نبود در کار
خودت خبر که داری آقا
نه تنبلی نه بی خیالی
فقط به خاطر کرونا

U
آفتاب
مهریان
سلام



اگر امام بخواد



اما انقا مشکلی پیش آمده بود.



نه! امگه قرار نبود خودت به جفا هرت زنگ بزنی؟

زنی؟ گفتی می برم خونه سون؟



مامان! وقت دارم اینجا شرب بازی کنم؟

بهره به بیختم نه ظاهر برسم شمال.

اول وقت می تویی حسان ما بیسم خاله هات بازی کنی.

هم نگران بودم. اما بیسن از ماء مامان ناراحت بود.



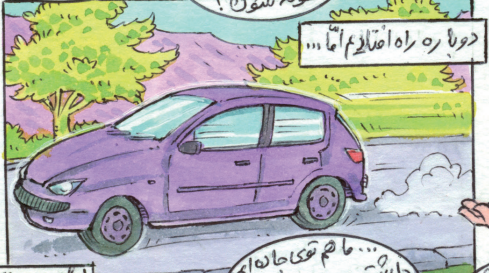
اونقدر حواسم به جمع کردن وسایل بود که با کجا فراموش کردم ازید رفتن بیسم که زنگ زده یانه!

یعنی اونجا روشن که ما دارم می برم خونه سون؟

کاربه که شده. جفا حلگتی داره.



حالا اشکالی نداره تا دیر نشده همین حالا زنگ بزنی.



دوباره راه افتادم اما...

افتاد به دین برگ راست می گفتی...

... ما هم توی جاده ایما داشتیم می اومدم بدین سها...

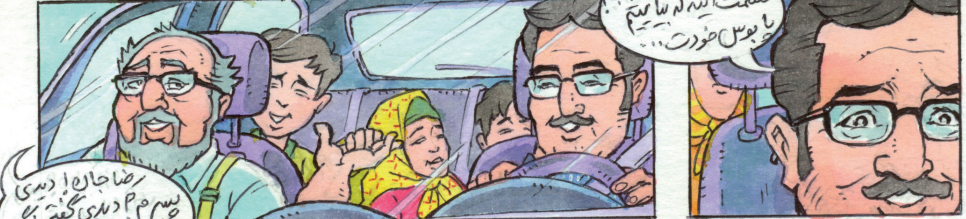
... صفا قطع می کنه ... خونه اینم چی می ... کجا می جاده جاده کجا می ... مشهور ...



اون جابه خونه اجازه کردن منگ ما هم بریم پیشون برسیم.



سلام ... ایچی چون خونی می بیه ها خوبن؟ الو... الو...



اما م رضای غریبه صمیمت اینه که ما بیسم با بیسن خودت...

رضای جان ایدی بیسم م دیدی گفتیم که امام بخوادمی منگ...

خانم صالحی، یکی از معلم‌های عجیب و غریب، در عین حال منظم و دوست‌داشتنی مدرسه‌ماست. روز دوشنبه، ساعت دوم که دینی داشتیم، به کلاس آمد و مثل همیشه با سلامی بلند بچه‌ها را غافلگیر کرد، سپس بدون این‌که منتظر جواب بماند یا نگاه کند کی با کتاب تو سر بغل دستی‌اش می‌زند یا با گرفتن نیشگون دوستش را مثل فنراز جا می‌پراند، صاف رفت سراغ تابلو و بدون این‌که ثانیه‌ای وقت را تلف کند، ماژیک را برداشت و روی تابلو نوشت روزه‌گچی!

سپس به سمت بچه‌ها چرخید و نگاهش را زوم کرد روی بچه‌ها. هنوز صدای تق و توق صدلی‌ها و پیچ‌پیچ بچه‌ها می‌آمد.

خانم صالحی صدایش را بین سرو صدای بچه‌ها رها کرد.

- بچه‌ها! کی تا حالا روزه‌گچی گرفته؟

نگاه چند نفر از بچه‌ها به دیوارهای گچی کلاس افتاد.

یکی دو نفر گفتند: ما!

خانم صالحی گفت: شما می‌دونید روزه‌گچی چیه؟

سمیه گفت: بله خانم من می‌دونم! روزه‌گچی یعنی این‌که از خوردن

گچ پرهیز کنیم!

بچه‌ها خندیدند. یکی از بچه‌ها گفت: خانم اجازه! مگه کسی

گچ می‌خوره؟ خانم رو به سمیه کرد و گفت: سمیه جان!

خودت توضیح بده!



روزه گچی



- خانم! یک بار من از امام جماعت مسجد مون شنیدم فرودادن گرد و غبار غلیظ روزه رو باطل می‌کنه. من فکر می‌کنم گچ هم مثل گرد و غبار غلیظه، یعنی اگه جایی باشیم که گچ باشه و مواظب نباشیم و گردهای گچ رو فروبدیم، روزه مون باطل می‌شه.

خانم گفت: البته این هم خودش حرف درستیه، ولی منظور من چیز دیگه است. حروف «گاف» و «چ» اشاره دارده به چشم و گوش، یعنی دوتا از حواس پنج‌گانه ما! ریحانه گفت: خانم اجازه من بگم؟

- بگو عزیزم!

- یعنی این که چشم و گوش ما روزه بگیره!

- چه طوری روزه بگیره؟

سمیه به فکر فرورفت. یکی از بچه‌ها گفت: یعنی وقتی روزه هستیم، گریه نکنیم. بچه‌ها خندیدند.

خانم گفت: یعنی اگه گریه کنیم روزه مون باطل می‌شه؟



1 بعضی از علما گفته‌اند: ریختن دوا در چشم برای روزه دار اشکال ندارد. چنانچه مزه یا بوی آن به حلق برسد، کراهت دارد. عده‌ای هم گفته‌اند: اگر یقین دارد به فضای حلق می‌رسد و فرومی‌رود برای روزه اشکال دارد.

دروغ‌گویی خواست از درگوش وارد باغ بشه،
بگیم ورود ممنوع!
اگر چیزهای بد از راه چشم خواستند وارد باغ
باشند، کرکره پلک‌ها رو پایین بکشیم و اون‌ها
رو راه ندهیم.

درس امروز رو با سخنی زیبا از امام صادق
علیه‌السلام به پایان می‌بریم. فقط یادتون
باشه دفعه بعد لیستی تهیه کنید از همه
موجوداتی که از اومدن شون به باغ ممنوعه!

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا صُمْتَ
فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَبَصَرُكَ

امام صادق علیه‌السلام فرمود: وقتی
روزه می‌گیری باید چشم و گوش تو هم
روزه دار باشند.

(الکافی، ج ۴، ص ۸۷، ح ۱)

ریحانه گفت: خانم روزه چشم یعنی این که
قطره چشم توی چشم مون نریزیم!
خانم گفت: چه حرف جالبی! ولی چه اشکالی
داره؟

ریحانه گفت: مامان میگه اگر قطره‌ای که تو
چشم می‌ریزیم به حلق برسه، روزه رو باطل
می‌کنه؛ چون بین چشم و حلق یک راه خیلی
کوچولو وجود داره!
خانم گفت: درسته، ولی منظور من از روزه
چشم و گوش چیزدیگه‌ایه.

سمیه گفت: خانم اجازه! ما فهمیدیم. بگیم؟
روزه چشم یعنی به چیزهای حرام نگاه نکنیم
و روزه گوش یعنی به چیزهای حرام گوش
نکنیم. خانم گفت: آفرین سمیه جان! آفرین
بچه‌های گلم! منظور من از روزه چشم و گوش
دقیقاً همینه! می‌دونید قلب ما مثل یک باغ
پرازگل و شکوفه است. این باغ زیبا دوتا در
داره. می‌دونید درهاش کدوم‌اند؟

- بله! چشم و گوش!

می‌دونید باغبون باغ کیه؟

- خود ما...

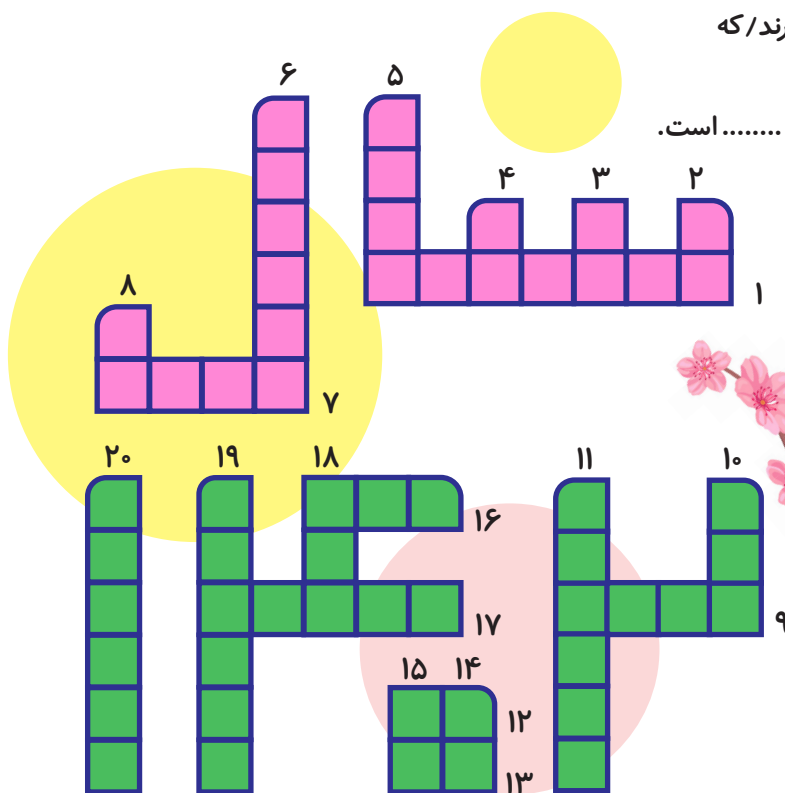
- بله خود ما! اما... خدا از ما خواسته در باغ
رو روی موجودات بد ببندیم. یعنی مثل یک
نگهبان شجاع و هوشیار دم در بایستیم و
اگر موجوداتی مثل بدگویی، غیبت، تهمت و



سرگرمی

حسین کریمشاهی بیدگلر

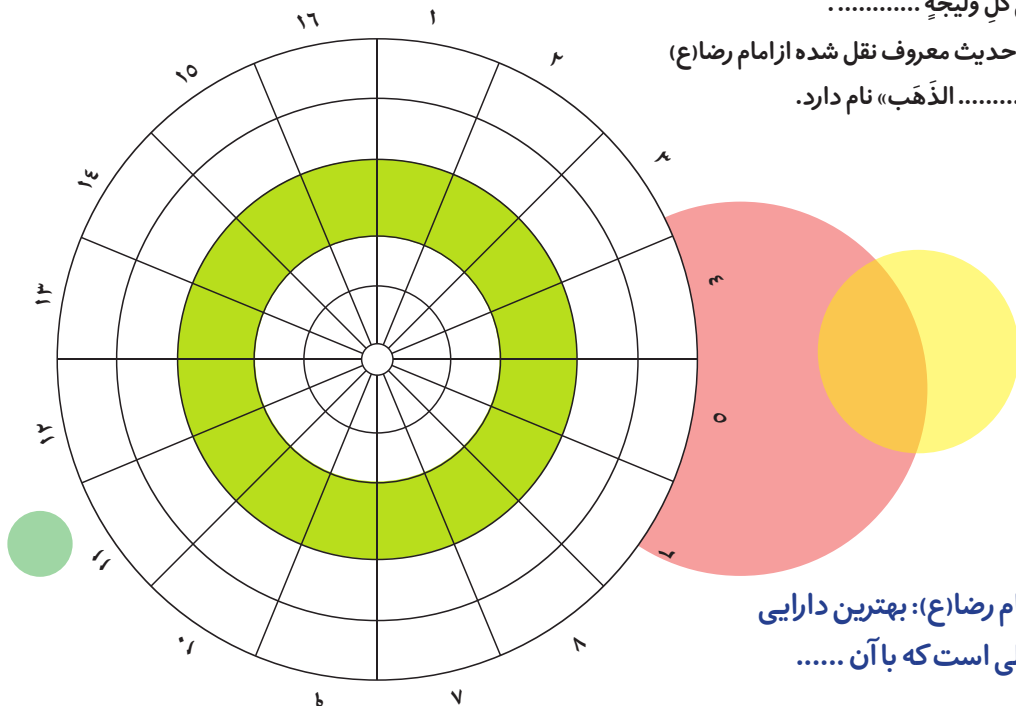
- ۱ با شروع آن، عید نوروز فرا می‌رسد.
- ۲ سوره‌ی شصت و یکم قرآن
- ۳ کجاست؟
- ۴ در تبریک سال نو می‌گوییم: «..... سال به این سال‌ها».
- ۵ رمضان ماه بهار..... است.
- ۶ امام حسن مجتبی (ع) به «کریم.....» معروف‌اند.
- ۷ حتماً در آجیل نوروز پیدا می‌شود.
- ۸ کوچک‌ترین عدد دو رقمی.
- ۹ این روزها حتماً از بزرگ‌ترها می‌گیری!
- ۱۰ یکی از چهار عمل اصلی در ریاضی.
- ۱۱ «..... اعضای یکدیگرند / که در آفرینش زیک گوهرند»
- ۱۲ دوم فروردین روز جهانی..... است.
- ۱۳ آغاز سال..... را به شما تبریک می‌گوییم.
- ۱۴ اشاره به دور.
- ۱۵ در فروردین..... ی گل‌ها به مشام می‌رسد.
- ۱۶ شهادت امام..... را تسلیت می‌گوییم.
- ۱۷ روز..... فروردین؛ روز طبیعت است.
- ۱۸ نوعی حیوان وحشی.
- ۱۹ دوازدهم فروردین روز..... اسلامی است.
- ۲۰ روز بیست و یکم فروردین، «سپهبد علی صیاد.....» به شهادت رسید.





پس از حل کامل جدول، در دایره‌ی رنگی، به رمز جدول که کامل کننده‌ی حدیث امام رضا(ع) است، دست خواهید یافت.

- ۱ خدایا! به زودی بارگاه امام رضا(ع) رانصیب ما بفرما.
- ۲ وقتی به زیارت امام رضا(ع) می‌رویم، از ایشان می‌خواهیم که زیارت و عتبات عالیات روزی مان بشود.
- ۳ چه صفایی دارد در حرم امام رضا(ع) دست بر سینه بگوییم: «السلام علیک یا علی بن موسی»
- ۴ یکی از دعاهای حرم امام رضا(ع)، خاصه‌ی امام رضا(ع) است.
- ۵ امام رضا(ع) سال و سه هجری قمری به شهادت رسید.
- ۶ «دعبل» شاعری معروف است که امام رضا(ع) به او پاداشی ارزشمند داد.
- ۷ در فرآزی از زیارت‌نامه امام رضا(ع) می‌خوانیم: «آبِراً مِنْ کُلِّ وَلیجِهٍ»
- ۸ حدیث معروف نقل شده از امام رضا(ع) «..... الذَّهَب» نام دارد.
- ۹ دانشمند بزرگ شیعه، «شیخ» نام دارد که در حرم امام رضا(ع) دفن شده است.
- ۱۰ نام دیگر صحن آزادی در حرم امام رضا(ع).
- ۱۱ به معنی «باران» که امام رضا(ع) فراوان در اطراف خود داشتند.
- ۱۲ «علامه محمد تقی» اندیشمند ایرانی در حرم امام رضا(ع) دفن شده است.
- ۱۳ هنگامی که وارد حرم امام رضا(ع) می‌شویم، به رسم ادب می‌کنیم.
- ۱۴ از وسایل جنگی در قدیم.
- ۱۵ از مکان‌های جالب توجه در حرم امام رضا(ع)، «..... طلا» است.
- ۱۶ «باغ» در فاصله‌ای نزدیک به حرم امام رضا(ع) واقع شده است.



امام رضا(ع): بهترین دارایی مالی است که با آن

نویسنده: مجید ملامحمدی

تصویرگر: سمیه علیپور

طاها

و ستاره‌ی خندان

طاها دست دراز کرد. دستش به او نرسید. ستاره خندان گفت: دستت را بیشتر دراز کن.

طاها گفت: دستم به تو نمی‌رسد.

طاها به پاهایش نگاه کرد. یادش آمد دیگر آن درد لعنتی توپاهایش نیست. با خودش گفت: اصلاً باورم نمی‌شود که پاهایم خوب شده باشد. اما... اما چطوری؟!...

طاها!... طاها جان! داری به چه فکر می‌کنی؟ آماده‌ای برویم حرم؟!...

طاها از خیال خود بیرون آمد. دلش پر از غصه شد. باغ ستاره‌ها... نردبان... ستاره‌ی خندان... همه‌اش خیال بود. مامان و بابا کمک کردند طاها روی ویلچر نشست. آنها او را به حیاط حرم امام رضا (ع) بردند. شب عید بود، اما طاها نمی‌خندید. او در حیاط بزرگ حرم چیزهای عجیبی دید. ستاره‌های نورانی کوچک بردیوارهای کاشی حرم آویزان بودند. چشمش به ستاره خندان افتاد که در میان آنها

طاها هر وقت ستاره‌ها را در پشت پنجره اتاقش می‌دید، به دنیای خیال می‌رفت. عشقش دیدن ستاره‌ها و حرف زدن با آنها بود. همیشه با خودش می‌گفت: چه می‌شد سقف آسمان آن قدر پایین بود که ما راحت دست دراز کنیم و چندتا از ستاره‌ها را برای خودمان برداریم!

طاها در خیال خود نردبان بزرگی کنار دیوار گذاشت و از پله‌های آن بالا رفت. مامان با نگرانی صدازد: طاها جان! چرا داری از نردبان بالا می‌روی؟ مگر پاهایت درد نمی‌کند؟

طاها به باغ ستاره‌ها رسید. با دیدن آن همه ستاره، شگفت‌زده شد. دست‌هایش را به هم مالید و گفت: کدام ستاره را برای خودم بردارم؟

یکی از ستاره‌ها که می‌خندید گفت: من را بردار! من دوست دارم به زمین بیایم و توی شهر شما به گردش بروم.

۱۶

آفتاب
مهربان
سلام



قل خورد و جلو تر رفت. طاها دنبال ستاره خندان دوید و داد زد: صبر کن ستاره زیبا! بابا و مامان با تعجب دنبال طاها دویدند. مامان با گریه شوق گفت: پسرم! خوشحالم که تومی توانی راه بروی! بابا گفت: طاها جان مواظب باش زمین نخوری! خدایا شکر! ستاره خندان توی بغل طاها پرید و گفت: دیدی گفتم تومی توانی به من برسی! ستاره خندان که یک ستاره واقعی بود چند لحظه ای پیش طاها ماند. سپس از او خداحافظی کرد و به آسمان رفت. طاها برگشت به گنبد امام رضا (ع) نگاه کرد و به گریه ی شوق افتاد.

بود. بی اختیار دست دراز کرد تا آن را بگیرد؛ اما نتوانست. پاهایش توان حرکت نداشت. چند ماهی می شد که به خاطر تصادف، پاهایش سست و بی حرکت شده بود. طاها چشم چرخاند. به گنبد زرد و زیبای حرم خیره شد. چشم هایش خیس اشک شد. توی دلش گفت: «سلام آقا! من می خواهم آن ستاره خندان را بردارم؛ اما بلد نیستم راه بروم تا به او برسم.» ناگهان ستاره خندان از آن بالا چرخ خورد، تاب خورد، از لابه لای ستاره های کوچک نورانی قل خورد و آمد، جلو پای او افتاد. طاها با خوشحالی طرف ستاره خم شد تا او را بگیرد. ستاره خندان



مصطفی شفیعی

رنگ آمیزی

۱۸

آفتاب
مهریان
سلام

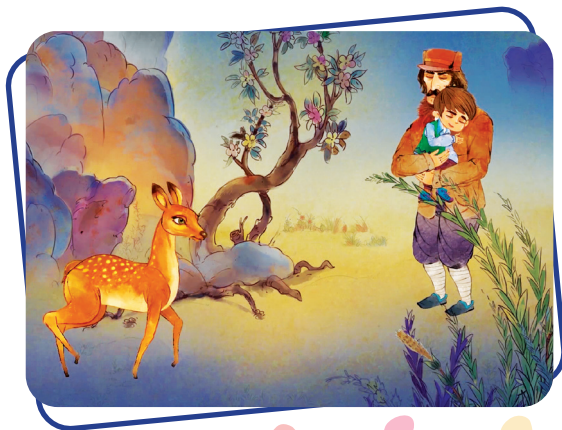




۱۹
آفتاب
مهریان
سلام

شهرام شیرزادی

فانوس لالایی



۲۰
آفتاب
مهریان
سلام



قصر

قفل طلا



ماجراهای فندق

فندق خانم رو کرد به مادرش و گفت:
«مامان، من و فرید هم باید روزه
بگیریم؟»

مامان لپ فندق خانم را کشید و
گفت: «نخیر دختر گلم، شما دوتا
خیلی کوچولو هستید.»

فرید کوچولو با دست زد به
پیشانی اش و گفت: «حالا چه جوری
هم صبحانه بخوریم هم ناهار، هم
عصرانه، هم افطار، هم شام و هم
سحر؟!»

فندق خانم همان طور که روی تراکتور
کنار پدرش نشسته بود پرسید: «بابا
«شهر رمضان» یعنی چه؟»

پدر جواب داد: «یعنی ماه رمضان»
فندق خانم گفت: «آهان، من فکر
کردم «شهر رمضان» یعنی این که
فقط شهری ها باید روزه بگیرند و ما
روستایی ها نباید روزه بگیریم.»

نویسنده: سید ناصر هاشمی





۳۳

آفتاب
مهریان
سلام

شهر
هزار کبوتر



امام رضا(ع):

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ... بِالشُّكْرِ لَهُ وَلِلوَالِدَيْنِ فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ
يَشْكُرِ اللَّهَ

خدای بزرگ و مهربان دستور داد ... از خود و از پدر و مادر خود
سپاسگزاری کنید. پس کسی که از پدر و مادر خود سپاسگزاری
نکند از خداوند سپاسگزاری نکرده است.

(خصال، ص ۱۵۶، ح ۱۹۶)

